جغرافياى تاريخى شهرهاى راه ابريشم: از بغداد تا بدخشان

«قسمت اول»

على غلامى دهقى

مقدّمه

راه ابريشم گذرگاه تجارى پرآوازه اى است كه چگونگى داد و ستد فرهنگى شرق وغرب در اين راه قابل مشاهده است. اين راه، راه بازرگانى قديمى بود كه از چين، واقع در شرق دور، آغاز و تا درياى مديترانه در غرب امتداد مى يافت. نكته قابل توجه اين كه افزون بر كالاهاى بازرگانى، انديشه ها و فرهنگ هاى ملت ها و قوم هاى گوناگون از آن راه به ديگر كشورها منتقل مى شد. راه ابريشم در واقع، بيان گر تمدن قديم مشرق زمين است.

در توصيف راه ابريشم از شرق به غرب مى توان گفت راه ابريشم از دروازه يشم و ديوار چين شروع مى شد و از طريق «توزفان» (راه شمالى) و «ختن» (راه جنوبى) به كاشغر مى رسيد و از آن جا به فرغانه مى رفت. در فرغانه كالاها را مى فروختند يا با كاروان ديگرى از راه سمرقند به بخارا و مرو يا به بلخ و هرات برده و از طريق نيشابور، دامغان، سمنان، رى، قزوين، مرزه ويل، سراب، بستان آباد، تبريز و مرند به آسياى صغير مى رساندند. يا اين كه از بلخ از طريق راه دره خُلم و سنگان و اندرآب به هندوستان مى رفتند.[1]

بطلميوس، از قومى به نام «توخاورى» اسم مى برد و از شهر آن ها روى معبر معروف «جاده ابريشم» ياد مى كند.[2]

راه ابريشم بين المللى از دو طريق قابل دسترسى بود: دريايى و زمينى، و اسلام از هر دو راه وارد چين شد. با آن كه راه ابريشم زمينى كهن تر از راه دريايى بوده اما ورود اسلام از طريق راه دريايى كمى بيش از راه زمينى بود. راه ابريشم دريايى از چين به سوى كرانه جنوب شرقى رفت كه اسلام در حدود سده هفتم ميلادى / اول هجرى وارد آن شد، در حالى كه راه ابريشم زمينى از سين كيانگ مى گذشت كه اسلام در ميانه سده دهم ميلادى / چهارم هجرى در آن راه يافته بود.[3]

در ابتداى نهضت تجدد فرنگستان، تكنيك هاى چين توسط غربى ها به اروپا از همين مسير جاده ابريشم منتقل شد. دكتر على مظاهرى در اختلاف ديدگاهى كه با «رنه گروسه» دارد، در اين باره نوشته است:

«مسير حركت تمدن تنها از يونان به چين نبوده، بلكه جريان هاى فرهنگى از شرق به غرب بود كه موجب تكوين نهضت رنسانس گرديد.»[4]

آنچه در اين نوشتار مورد پژوهش قرار مى گيرد، مسير جاده ابريشم از غرب به شرق و از بغداد تا بدخشان در ماوراءالنهر است كه در كتاب هاى جغرافيايى به «جاده بزرگ خراسان» شهرت دارد.

طبيعى است با طولانى بودن راه و وجود شهرهاى بسيار در اين مسير، امكان پرداختن به همه آن ها در اين نوشتار مختصر نيست. بنابراين، چاره اى به جز اكتفا به توصيف شهرهاى مهم كه در مسير شاهراه بزرگ خراسان از بغداد تا بدخشان قرار دارند، نيست و از وصف و ذكر ديگر شهرها به جهت اختصار خوددارى مى كنيم.

روش نگارنده در اين پژوهش براساس «روش تحقيق در تاريخ» است و از منابع اوليه جغرافياى جهان اسلام استفاده كرده است.

پژوهش حاضر در چهار فصل تنظيم شده است. فصل اول به عراق به ويژه مسير بغداد تا حلوان اختصاص يافته و توصيف بغداد، شاهراه ها، دروازه ها، راه هاى منشعب از شاهراه خراسان، مذهب، فرهنگ و اقتصاد بغداد اين فصل را به خود اختصاص داده است.

فصل دوم مربوط به ايالت عراق عجم (جبال) از «حلوان» تا «رى» است و شامل شهرهاى حلوان، كرمانشاه، دينور، همدان، نهاوند، ساوه، قم و رى است.

فصل سوم توصيف مختصرى از ايالت قومِس، از دامغان تا نيشابور است.

فصل چهارم شامل شهرهاى ايالت خراسان، از نيشابور تا بدخشان است.

تلاش نگارنده بر اين بوده است كه در توصيف هر شهرى به پيشينه تاريخى، چگونگى فتح آن به دست مسلمانان، بازرگانى و محصولات، مذهب، زبان و فرهنگ و تركيب جمعيتى پرداخته و به هر يك از اين مؤلفه ها به صورت گذرا اشاره كند.

فصل اول: عراق (از بغداد تا حلوان)

جغرافى نويسان در وصف بغداد مطالب فراوانى نوشته اند. يعقوبى كتاب جغرافيايى البلدان خويش را با وصف مبالغه آميزى از عراق و بغداد شروع كرده و نوشته است:

«تنها بدان جهت ابتدا به عراق كردم، كه عراق وسط دنيا و ناف زمين است و بغداد را بدان جهت ذكر كردم كه در وسط عراق واقع است. و نيز همان شهر بزرگى است كه از نظر وسعت و بزرگى و عمران و آبادى و فراوانى آب ها و خوبى هوا، در خاور و باختر زمين بى نظير است و ديگر براى آن كه از اصناف مردم و اهل كشورها و شهرها(ى مختلف) در آن سكونت گزيده اند، و از همه بلاد دور و نزديك بدان جا منتقل شده اند و تمام مردم اطراف و اكناف، آن را بر ميهن هاى خويش ترجيح داده اند; پس مردم ناحيه اى نيست كه آنان را در آن جا محله اى و تجارتى و رفت و آمدى نباشد.»[5]

يعقوبى در ادامه وصف بغداد، آن را دارالملك عباسيان شمرده و با اشاره به هواى معتدل آن براى ديگر سرزمين ها عيبى را بيان مى دارد.[6]

ابن رسته نيز در كتاب الأعلاق النفيسه در وصف بغداد نوشته است:

«تختگاه اين حوزه مدينة السلام است كه به بغداد معروف شده است. بغداد اسم محلى بود در آن ناحيت كه از زمان هاى پيش مردم گمان مى كردند كه جايگاه بت ها بوده است. بغداد در سرزمين بابل واقع بود و بابل قديم ترين سرزمين آن حدود به شمار مى رفت. و پادشاهان نخستين هميشه در آن جا مستقر مى شدند و گفته اند كه فرزندان نوح ـ عليه السلام ـ از آنجا به گوشه و كنار عالم پراكنده شدند. ... ابو جعفر منصور، مدينة السلام را بنا نهاد ... و به دور آن حصار كشيد و بين در حصار گذرى قرار داد و اطراف حصار خارجى را خندقى حفر نمود و ديواره درونى دو طرف خندق را با آجر و گچ ساخت.»[7]

در كتاب حدود العالم كه مؤلف آن مجهول است، بغداد شهرى عظيم و قصبه عراق به حساب آمده كه محل استقرار خلفا و آبادترين شهر جهان است و منصور عباسى در دوران اسلامى آن را ساخته است.[8]

اصطخرى نيز بغداد را شهرى تازه تأسيس ناميده كه بعد از آن كه منصور عباسى در جانب غربى آن عمارتى بنا نهاده و پيرامون آن را به حواشى خويش داد، از آن زمان بغداد آباد گرديده است.[9]

حمدالله مستوفى درباره پيشينه بغداد نوشته است:

«ام البلاد عراق عرب و شهر اسلامى است. در زمان اكاسره بر آن زمين به طرف غربى ديهى كرخ نام بود، شاپور ذوالاكتاف ساخته و به طرف شرقى ديهى ساباط نام از توابع نهروان و كسرى انوشروان ... بر صحارى آن ديه باغى ساخته بود و باغ داد نام كرده، بغداد اسم عَلَم آن باشد و عرب آن را «مدينة السلام» و عجم «زورا» گويند و منصور ... در سال 145 آن را بنا كرد.»[10]

مستوفى با توجه به اهميت و مركزيت بغداد مسافت آن را تا ديگر شهرهاى عراق به تفصيل گزارش كرده است.[11]

ياقوت حموى در وصف بغداد به تفصيل سخن گفته است. او در آغاز به علت نام گذارى اين شهر به بغداد، مدينة السلام و زوراء پرداخته و به نقل از احمد بن حنبل نوشته است مساحت بغداد از منطقه صراة تا دروازه تبن است كه در آن جا مشهد حضرت موسى بن جعفر ـ عليه السلام ـ واقع است. پس از آن به مساحت آن افزوده شد.[12] ياقوت فصلى را به بناء بغداد به دست منصور عباسى اختصاص داده و مى گويد: منصور براى ساختن اين شهر هجده ميليون دينار هزينه كرد.[13] نويسنده معجم البلدان صفحاتى از كتاب خود را به مدح و ذم بغداد اختصاص داده است.[14]

دروازه هاى بغداد

راه ها و دروازه هاى بغداد از اهميت فراوانى برخوردار بودند. اين دروازه ها شهر را به چهار سوى آن متصل مى كردند. يعقوبى از چهار دروازه بغداد كه منصور عباسى ايجاد كرده به اين صورت نام برده است: دروازه كوفه «باب الكوفة»، دروازه بصره «باب البصرة»، دروازه خراسان، «باب خراسان» و دروازه شام «باب الشّام». او مى گويد اين چهار دروازه همه چيز را به شهر بغداد سرازير مى كردند.[15]ابن رسته نيز از چهار دروازه مذكور ياد كرده و پس از آن نوشته است:

«از چهار دروازه شهر، چهار خيابان وسيع، كه در دو طرف آن ها طاق نماهايى باشكوه از آجر و گچ ساخته شده تا در اين قصر كشيده اند. و در باروى خارجى شهر نيز چهار دروازه آهنين قرار دارد. پس كسى كه از دروازه اول داخل مى شود بر گذرگاه ميانى، كه گرداگرد شهر را فراگرفته است، مى رسد. سپس به دروازه آهنين ديگرى، كه بر بالاى آن گنبدها را ساخته اند، مى رسد.»[16]

شاهراه خراسان

از هر يك از دروازه هاى بغداد شاهراهى به همان سو امتداد مى يافت. از دروازه خراسان نيز شاهراه خراسان شروع مى شد كه از ايران عبور كرده و از طريق ماوراءالنهر تا مرزهاى چين امتداد مى يافت.[17] ابن رسته اين شاهراه را منزل به منزل به تفصيل تمام شرح داده و كامل ترين شرح قديمى از شاهراه خراسان توسط او نوشته شده است.[18] ديگر جغرافى نويسان مسلمان هم به بيان فاصله هاى قسمت هاى مختلف اين شاهراه بزرگ پرداخته اند. «ابن خردادبه» راه بغداد تا منتهى اليه خراسان را با ذكر مقدار مسافت شهرها با يكديگر به تفصيل بيان داشته است.[19]

جاده بزرگ خراسان از معروف ترين شاهراه هاى بغداد بود كه به طرف شرق مى رفت و مركز را به شهرهاى ماوراءالنهر در حدود چين متصل مى ساخت.

لسترنج در اين باره نوشته است:

«اين جاده از دروازه خراسان در خاور بغداد شروع مى شد و از صحرا گذشته از پل هاى مستحكمى كه بر روى رودخانه ها ساخته بودند عبور مى كرد تا به "حلوان" مى رسيد و در اين جا به ايالت جبال وارد مى شد و پس از عبور از يك سربالايى تند به كرمانشاه مركز كردستان مى رسيد و ايالت جبال را با خطى مورب درنورديده به سمت شمال خاورى مى رفت و از همدان نيز مى گذشت تا به رى مى رسيد. پس از عبور از رى به سمت خاور متوجه مى شد و از قومس عبور نموده كوه هاى طبرستان را در سمت چپ و كوير لوت را در جنوب خود مى گذاشت تا نزديك بسطام به ايالت خراسان وارد مى گرديد.»[20]

راه هاى منشعب از شاهراه خراسان

از جاده بزرگ خراسان راه هايى منشعب مى شد كه به ديگر نقاط ايران مى رفت. لسترنج در اين باره نوشته است:

«از حوالى كرمانشاه راهى به سمت شمال مى رفت تا به تبريز و شهرهايى كه در ساحل درياچه رضاييه بودند، مى رسيد. از همين راه جاده اى منشعب گرديده به اردبيل و آبادى هاى كنار رود ارس منتهى مى شد. از همدان راهى بود به طرف جنوب خاورى كه به اصفهان مى رفت. هم چنين از رى راهى به سمت شمال باخترى مى رفت كه به زنجان مى رسيد و فاصله منزل هاى آن معين شده بود و از آن جا به اردبيل منتهى مى گرديد. نيشابور در خراسان مركز جاده هاى متعددى بود، كه يكى به جنوب مى رفت و به طبس در حاشيه كوير خراسان در قهستان مى رسيد، راه ديگرى به قائن مى رفت و راه ديگر به سمت جنوب خاورى امتداد يافته به هرات و از آن جا به زرنج در سيستان مى رسيد. از مرو راهى بود به موازات رود مرو كه به مرو كوچك (يعنى مرو الرود) مى رفت كه در آن جا با جاده اى كه از هرات مى آمد مصادف مى شد و از آن جا به بلخ و حدود خاورى ماوراءالنهر مى رسيد. راه ديگرى از بخارا به شمال باخترى امتداد مى يافت و به ارگنج، در خوارزم مى رسيد و راه ديگر به بلخ.»[21]

مذهب، فرهنگ و اقتصاد در بغداد

بغداد بيش از پنج قرن مركز جهان اسلام بود. نوع مذهب، فرهنگ و اقتصاد چنين شهرى در ديگر سرزمين هاى اسلامى نيز تأثيرگذار بود. مستوفى درباره زبان و مذهب مردم بغداد نوشته است:

«زبان ايشان عربى است و به خاطر پايتخت بودن آن از تمام مذاهب اسلامى در آن وجود دارند، اما غلو اهل سنت شافعيه راست و كثرت جنابله را و از اقوام ديگر اديان هم اعداد بشمارند.»[22]

مقدسى درباره اديان و مذاهب عراق و به خصوص بغداد مى گويد:

«در عراق مجوس بسيار است. اهل ذمه آن ها يهود و نصارايند. مذهب هاى بسيار نيز در آن پديد آمده است. در بغداد اكثريت با حنبلى ها و شيعه است. دانشمندان بزرگ در عراق از ايشانند. در آن جا مالكى، اشعرى، معتزلى، نجارى، نيز هست ... در بغداد ]عراق[ غاليان هستند كه در دوستى معاويه افراط مى دارند و هم چنين "مشبّهان" و "بربهاريان" كه حديث هاى منكر در دوستى معاويه دارند.»[23]

وى هم چنين در مورد انواع قرائت ها در عراق نوشته است:

«همه هفت قرائت در اين سرزمين به كار مى رود. در گذشته بغداد جاى قرائت حمزه، بصره قرائت يعقوب حضرمى بود. روزى من ابوبكر جرتكى را در مسجد جامع آن جا ديدم كه بدين قرائت پيش نمازى كرده و مى گفت: اين قرائت پيران است.»[24]

مقدسى لهجه هاى بغداد را نادرست خوانده و نوشته است:

«لهجه ها در عراق گوناگون است. درست ترين آن ها "كوفى" است; زيرا كه به باديه نزديك و از نبطيان به دورند. پس از آن جا نيز زيبا ولى نادرست است، به ويژه در بغداد.»[25]

مستوفى درباره مدرسه ها، خانقاه ها و مشاهد بغداد مى گويد:

«در او مدارس و خانقاهات بسيار است. مِنها ]از آن ها[ نظاميه كه امّ المدارس است و مستنصريه كه خوش ترين عمارت آن جاست ... بر ظاهر آن مشاهد و مزارات متبركه بسيار است. بر جانب غربى مشهد حضرت امام موسى كاظم و نواده او حضرت امام محمدتقى الجواد (رضعهما) است و آن موضع اكنون شهرچه اى است دورش شش هزار گام بود. و مزارات ائمه و مشايخ و اولياء مثل امام احمد حنبل و ابراهيم ادهم و جُنيد بغدادى و سرّى سقطى و معروف كرخى و شبلى و حسين منصور حلاج و حارث محاسبى ... و بر جانب شرقى، مشهد امام اعظم ابو حنيفه. و در رصامه كه شهرچه بوده مزارات خلفاى بنى عباس و در شهر، مزار شيخ شهاب الدين سهروردى و عبدالقادر گيلانى و بر چهار فرسنگى بر جانب شمال مزارات شيخ مكارم و شيخ سكران و ديگر مشاهدست.»[26]

مقدسى هم به مقبره هاى برخى از بزرگان از جمله بشر حافى در بغداد تصريح كرده است.[27]

درباره بازرگانى، اقتصاد و محصولات بغداد هم در كتاب هاى جغرافيايى مطالب فراوانى به چشم مى خورد. لسترنج بازارهاى بغداد را توصيف كرده و مى گويد:

«بازارهاى بغداد به وجود كالاهاى كميابى كه از ساير بلاد در آن جا جمع آورى مى شد، مشهور بود. پارچه هاى رنگارنگ ابريشمى معروف به عتابى در آن جا يافته مى شد كه به نام يكى از محلات بغداد منسوب بود. در بغداد پارچه هايى براى جامه و پرده و عمامه ها و دستمال ها و حصير خوب سامانى مى بافتند.»[28]

در حدود العالم از محصولات صادراتى بغداد نام برده و مى گويد از اين شهر جامه هاى پنبه، ابريشم، آبگينه مخروطى شكل و روغن و شراب و معجون به دست مى آيد و به همه جهان صادر مى شود.[29]

مقدسى پس از توضيح بازرگانى از شهرهاى مختلف عراق، در مورد بغداد به فرآورده هاى زيبا و انواع پوشاك ابريشمى و دو گونه حصير عباداتى و سامانى اشاره كرده است.[30] مستوفى درباره محصولات بغداد مى گويد: آن چه مانند خرماى مختوم و ختاوى، گرمسيرى است بسيار نيكوست و نار درّاجى و انگور مورقى ـ مثل آن چه در بغداد است ـ در جاى ديگر يافت نمى شود. اما محصولات سردسيرى آن خوب نمى شود. او مى گويد پنبه و غله و ديگر حبوبات بسيار نيكو به عمل مى آيد. و نيز درخت گز و درخت خروع (انجير) در آن جا بسيار بزرگ مى گردد.[31]

جغرافياى تاريخى از بغداد تا حلوان

جغرافى نويسان مسلمان مسير حركت از بغداد تا حلوان را با پرداختن به جزئيات آن و تعيين منزلگاه ها بيان كرده اند. يعقوبى در البلدان نوشته است:

«هر كس بخواهد از بغداد به حلوان رود، از پل نهروان به دست چپ رهسپار گردد و به "دَسْكَرة الملك" رود كه آن جا پادشاهان پارس را منزل هايى است داراى ساختمان شگفت انگيز و باشكوه و زيبا، سپس از "دَسْكَرة الملك" رهسپار "طرارستان" شود كه آن جا هم پادشاهان پارس را آثارى است شگفت و قابل توصيف، و در آن نهرهايى است برخى بالاى برخى، به گچ و آجر بسته شده ... و از طرارستان به "جلولاى وقيعه" روند كه اول بلاد جبل (يعنى عراق عجم) است و جنگ دوران عمر بن الخطاب عليه پارسيان در همين جا بود كه سعد بن ابى وقاص از پى آنان رسيد و خدا سپاهيان پارس را درهم شكست و آنان را پراكنده ساخت و آن در سال 19 هجرى روى داد، و از جلولا، به "خانقين" روند كه از آبادى هاى بس باشكوه و ارجمند است، و از خانقين به "قصر شيرين" و "شيرين" زن خسرو بود كه تابستان را در اين قصر به سر مى برد، و در اين محل پادشاهان ايران را آثار بسيارى است، و از قصر شيرين به "حلوان".»[32]

نخستين منزلگاه بر سر شاهراه بغداد به خراسان شهر نهروان، كه جِسر نهروان هم نام داشته، قرار داشت و در ازمنه سلف مكانى با اهميت بوده است.[33]

ابن رسته در قرن سوم اين مسير را با تعيين مقدار مسافت شهرها با يكديگر و اشاره به آثارى كه از گذشته در آن ها باقى مانده، توصيف كرده است.[34]

مستوفى در قرن هشتم، نهروان را شهرى بزرگ و از مداين سبعه عراق عرب شمرده است و هر چند به جهت تغيير راه خراسان از شهر نهروان به سمت شمال، بعدها ويران شده است.[35] ابن رسته بعد از نهروان، به «دسكرة الملك» دومين منزلگاه از بغداد تا حلوان، اشاره كرده است.[36]منزلگاه سوم شاهراه خراسان شهر جلولاء بود كه در نزديكى آن پلى از ابنيه ساسانيان در دهكده مارونيه قرار داشت.[37]

در شرق جلولاء شهر «خانقين» است. مقدسى مى گويد: خانقين مانند همان شهرها در راه حلوان است و از شهرهاى آن محسوب مى شود.[38]

ياقوت حموى به نقل از ابودلف نوشته است:

«در خانقين چشمه نفتى بزرگ است كه سود بسيار دارد و در روى آن پلى بزرگ است كه راه خراسان از آن عبور مى كند.»[39]

بعد از خانقين، قصر شيرين واقع شده است. مستوفى از قلعه بزرگ اين شهر، كه با سنگ لاشه و گچ ساخته شده ياد كرده و مى گويد: در غرب آن جهت خسرو پرويز باجگاهى ساخته شده بود و رباط و كاروانسرايى عالى براى مسافران.[40]

قزوينى به تفصيل از قصر شيرين و سبب بناى آن سخن گفته است.[41]

در حدود العالم آن را دهى بزرگ ناميده كه باره اى از سنگ و ايوانى از سنگ مرمر دارد.[42]

ابن رسته هم بعد از نام بردن از ايوان قصر شيرين نوشته است: در اطراف ايوان حجره هايى است كه به يكديگر راه دارند و درهايى دارند كه به ايوان باز مى شود. او مى گويد هر كس بخواهد به «شهرْ زور» برود، بايد از قصر شيرين به «ديرَكان» كه دو فرسخى آن جاست، برود و از ديركان تا شهر زور پانزده فرسخ است.[43]

فصل دوم: عراق عجم (جبال) از حلوان تا رى

جغرافى نويسان مسلمان از اين ايالت به «جبال»، «عراق عجم» و «كوهستان» ياد كرده اند.[44] اين منطقه كوهستانى، كه يونانيان آن را «مديا» مى گفتند، از غرب به جلگه هاى بين النهرين و از شرق به كوير بزرگ ايران محدود بود.[45] ياقوت حموى ناميدن اين ناحيه را به «عراق عجم» اشتباه دانسته و نوشته است: شايد سبب نام گذارى اين باشد كه هرگاه اميران سلجوقى عراق را تصرف مى كردند به «سلطان عراق» معروف مى شدند، در حالى كه بيشتر اوقات در منطقه جبال بودند. برخى، به همين خاطر، گمان كردند كه عراقى كه تحت فرمانروايى امير سلجوقى است همان منطقه جبال است. او اين اصطلاح را هم غلط دانسته و هم نوظهور.[46] با اين حال، مستوفى كه يك قرن پس از ياقوت مى زيسته است تعبير «عراق عجم» را در برابر «عراق عرب» به كار برده و از به كار بردن واژه «جبال» خوددارى كرده است.[47]

اينك شهرهايى را كه در اين ايالت قرار دارند و در مسير شاهراه خراسان هستند به اختصار توصيف مى كنيم.

حلوان

شهر حلوان، در جبال زاگرس، واقع در سر حد فرمانفرمايى خليفه عباسى عراق عرب بوده است.[48]اين شهر در زمان خلافت عمر بن الخطاب، به فرماندهى سعد بن ابى وقاص، فتح شد.[49] مستوفى مؤسس اين شهر را قباد بن فيروز ساسانى معرفى كرده و مى گويد: اين شهر از مداين سبعه عراق عرب است.[50] با اين كه برخى جغرافى نويسان مانند مستوفى حلوان را جزو عراق عرب شمرده اند ولى به نظر مى رسد اين شهر جزو منطقه جبال محسوب مى شده است و چون خراج آن به عراق عرب مى رفته آن را منطقه عراق عرب شمرده اند. دليل اين نظر سخن يعقوبى است كه نوشته است: با اين كه اين شهر از شهرهاى جبال است اما خراج آن داخل در بخش سواد مى باشد.[51]

ياقوت حموى در كتاب المشترك وضعاً و المفترق صقعاً كه محمد پروين گنابادى بخش هاى مربوط به ايران آن را با عنوان «برگزيده مشترك ياقوت حموى» ترجمه كرده است، مى گويد: حلوان عراق در پايان مرزهاى سواد نزديك جبال است و ميان آن و بغداد پنج بارانداز (مرحله) است. گروه بزرگى از عالمان بدان منسوب اند.[52]

درباره موقعيت جغرافيايى حلوان، آب و هوا، محصولات، معادن و شهرهاى تابعه آن سخن بسيار گفته اند.

ابودلف در سفرنامه خود درباره آب و هوا و محصولات حلوان نوشته است:

«آب حلوان آلوده و ناگوار و گوگردى است. در آن گل خرزهره (دفلى) مى رويد. مانند انار حلوان را در هيچ شهرى نديده ام. آن جا نيز انجير عجيبى دارد. آن را شاه انجير مى گويند. در نزديكى حلوان كوهى است كه چند چشمه آب گوگرد دارد و بيمارى هاى زيادى با آن معالجه مى شود.»

او سپس به ديرى به نام «دير الغار» اشاره كرده است كه ابونواس در مسير حركت از عراق به خراسان در آن جا با راهبى هرزه ديدار و با هم به معاشقه پرداخته اند.[53]

مقدسى، حلوان را قصبه اى كوچك در كوه و دشت و نزديك كوه توصيف كرده كه دور آن را باغ ها فراگرفته و انگور و انجير دارد. او به بازار كوچك، نهر كوچك و دژ كهن آن اشاره كرده و مى گويد: جامع آن در قهندژ است.[54] او از هشت محله خراسان، باقات، مصلا، يهود، بغداد، پرقليط، يهوديه و ماجكان نام برده و مى گويد: كنيسه يهود در بيرون شهر از گچ و سنگ ساخته شده و گران قدرش مى دارند.[55]

ابن حوقل، حلوان را به اندازه نصف دينور دانسته كه خانه هايش از سنگ و گل ساخته شده و نوشته است: اگرچه هواى آن داغ است، خرما و انار و انجير فراوان دارد; زيرا در كوه هاى دو فرسخى شهر سراسر فصل تابستان برف موجود است.[56]

در حدود العالم در وصف حلوان آمده است:

«شهرى است بسيار نعمت و رودى اندر ميان وى همى گذرد و از وى انجير خيزد كى خشك كنند و به همه جا ببرند.»[57]

مقدسى خانقين را هم شهرى در حلوان عراق به شمار آورده است كه شهرهاى زبرجان، مرج، شلاشان، جامد، حر، سيروان و بند نيجان را دارد.[58] حميرى در كتاب الرَّوْضُ المِعْطارِ فى خَبَرِ الاَْقْطار مى گويد: در عراق بعد از كوفه و بصره و واسط شهرى آبادتر، بزرگ تر و سرسبزتر از حلوان وجود ندارد.[59]

در كنار شاهراه خراسان و چهار فرسخ بالاى حلوان به طرف كرند، ماذورستان واقع است. ياقوت آن را محلى در راه خراسان دانسته كه ايوان بزرگى در آن قرار دارد و آثار بوستان ويران شده اى كه در گذشته توسط بهرام گور ساخته شده، در آن پديدار است.[60] مستوفى از كرند و خوشان به عنوان دو ده از توابع حلوان ياد كرده، كه در زمان او كرند خراب و خوشان آباد بوده است.[61]

كرمانشاه (قرميسين)

در توصيف شاهراه خراسان، از غرب به شرق، پس از حلوان، مهم ترين شهر كرمانشاه است. يعقوبى، در قرن سوم، ادامه اين مسير را از حلوان تا كرمانشاه اين چنين وصف كرده است:

«از شهر "حلوان" به مرغزار معروف به "مرج القلعه" كه ستوران خلفا در چراگاه هاى همين محل مى چرند، و از "مرج القلعه" به "زبيديه" و سپس از آن جا به شهر "كرمانشاه" روند.»[62]

بنابر گفته يعقوبى «كرمانشاه» شهرى است جليل القدر و پرجمعيت كه بيشتر اهالى آن عجم اند، از پارسيان و كردها.[63]

مستوفى، كه نوعاً به پيشينه بناء شهرها اشاره دارد درباره كرمانشاهان نوشته است:

«بهرام بن شاپور ذوالاكتاف آن را ساخته و قباد ساسانى تجديد عمارتش كرده و انوشروان در آن دكه اى ساخت كه در يك جشن فغفور چين و خاقان ترك و راماى هند و قيصر روم او را دست بوس كردند.»[64]

كرمانشاه يكى از نواحى چهارگانه ايالت جبال است كه در كتاب هاى عربى از آن به «قرماسين» ياد مى كنند. مقدسى آن را شهرى دلگشا توصيف كرده كه پيرامونش را باغ ها فراگرفته اند. او نوشته است: عضدالدوله ديلمى در آن جا كاخى ساخت كه در كنار جاده واقع است.[65]

قزوينى در آثار البلاد درباره قرميسين نوشته است:

«شهرى است ميان همدان و حلوان در سر راه حاج ]ابن فقيه گويد كه[ قباد بن فيروز به سبب خوبى آب و هواى كرمانشاهان در آن جا مسكن نموده بود و قصرى در آن جا بنا نهاده بود موسوم به "قصر اللصوص".»[66]

ابن حوقل در صورة الارض قرميسين را شهر زيبايى دانسته كه در آن آب ها جارى است و درختان و ميوه جات فراوان دارد و كالاها در آن ارزان اند. او مى گويد: تجارت در اين شهر رونق فراوانى دارد.[67]

دينور (ماه الكوفه)

دينور در مسير جاده خراسان و در فاصله سه بارانداز (مرحله) با كرمانشاه قرار دارد. با اين كه يعقوبى آن را شهر بزرگى معرفى كرده است، مستوفى در قرن هفتم مى گويد شهرى كوچك است. ممكن است در ميان قرن سوم تا هفتم در اثر جابه جايى جمعيتى از وسعت آن كاسته شده باشد. يعقوبى تركيب جمعيتى آن را از عرب و عجم دانسته و مى گويد: اين شهر در زمان خلافت عمر فتح گرديد.[68]

اين شهر به جهت آن كه خراج و مال آن به حساب بخش هاى اهل كوفه حمل مى شده است، آن را «ماه الكوفه» ناميده اند. مبلغ خراج آن به جز املاك سلطنتى، پنج ميليون و هفتصد هزار درهم است.[69] هواى دينور معتدل و آبش فراوان و محصولاتش غله و ميوه است.[70]

ياقوت ميوه و كشت و زرع و آب دينور را فراوان دانسته و مى گويد: طبع مردم دينور از همدان نيكوتر است.[71]

نويسنده معجم البلدان براساس شيوه خويش در تمام كتاب، كه به نام بزرگان هر شهرى اشاره مى كند، در مورد دينور هم مى گويد: بسيارى از اهل ادب و حديث به اين شهر منسوب اند. او نام برخى از آنان را برده است.[72]

مقدسى، در مورد مذهب مردم دينور نوشته است:

«همدان و شهرهايش اهل حديث هستند. به جز دينور كه خاصى و عامى دارند. گروهى نيز مذهب سفيان ثورى دارند.»[73]

دينور در قرن چهارم هجرى پايتخت سلسله مستقل كوچكى بود به نام حسنويه، رئيس طايفه كردى، كه بر آن ناحيه تسلط و فرمانروايى داشتند. ظاهراً قلعه بزرگ سرماج در مجاورت دينور را هم حسنويه، كه به سال 369 ق در آن جا وفات يافت، از سنگ هاى تراشيده ساخته بود. اين حاكم بنابر قول ابن اثير پنجاه سال سلطنت باشكوهى در آن جا داشته است.[74]

ادامه دارد

پى نوشت :

[1]- با كاروان تاريخ، مسعود نوربخش، تهران، نشر ايرانشهر، چاپ اول، 1370، ص 49 ـ 51.

[2]- جغرافياى تاريخى ايران باستان، محمدجواد مشكور، تهران، دنياى كتاب، چاپ اول، 1371، ص 732.

[3]- «معمارى اسلامى چين در مسير جاده هاى ابريشم»، چن دان شنگ، ترجمه محسن مذهب جعفرى; وقف، ميراث جاويدان، شماره 17، سال 1376، ص 96.

[4]- جاده ابريشم، على مظاهرى، ترجمه ملك ناصر نوبان، تهران، پژوهشگاه مطالعات و تحقيقات فرهنگى، چاپ اول، 1372، ج 1، پيش گفتار مترجم، ص 14.

[5]- البلدان، احمد بن ابى يعقوب، معروف به ابن واضح يعقوبى، ترجمه محمدابراهيم آيتى، تهران، بنگاه ترجمه و نشر كتاب، چاپ سوم، 1356 ش، ص 4.

[6]- همان.

[7]- الأعلاق النفيسة، احمد بن عمر بن رُسته، ترجمه و تعليق حسين قره چانلو، تهران، مؤسسه انتشارات اميركبير، چاپ اول، 1365، ص 125.

[8]- حدود العالم عن المشرق الى المغرب، به كوشش منوچهر ستوده، تهران، كتابخانه طهورى، 1362 ش، ص 151.

[9]- مسالك و ممالك، ابو اسحق ابراهيم اصطخرى، به اهتمام ايرج افشار، تهران، شركت انتشارات علمى و فرهنگى، چاپ سوم، 1368 ش، ص 84.

[10]- نزهة القلوب، حمدالله مستوفى قزوينى، به كوشش محمد دبيرسياقى، تهران، كتابخانه طهورى، 1336 ش، ص 34.

[11]- همان، ص 37.

[12]- معجم البلدان، ياقوت بن عبدالله الحموى، بيروت، دار صادر، 1399 ق، ص 457.

[13]- همان، ص 459.

[14]- همان، ص 460 ـ 467.

[15]- البلدان، يعقوبى، ص 9.

[16]- الاعلاق النفيسة، ص 126 ـ 125.

[17]- سرزمين هاى خلافت شرقى، لسترنج، ترجمه محمود عرفان، تهران، شركت انتشارات علمى و فرهنگى، چاپ چهارم، 1373 ش، ص 92.

[18]- الاعلاق النفيسة، ص 192 ـ 203.

[19]- مسالك و ممالك، ابن خردادبه، ترجمه سعيد خاكرند، تهران، ميراث ملل، چاپ اول، 1371 ش، ص 24.

[20]- سرزمين هاى خلافت شرقى، ص 10 ـ 11.

[21]- همان، ص 11.

[22]- نزهة القلوب، ص 36.

[23]- احسن التقاسيم فى معرفة الاقاليم، محمد بن احمد مقدسى، ترجمه على نقى منزوى، تهران، شركت مؤلفان و مترجمان ايران، چاپ اول، 1361، ج 1، ص 174 ـ 175.

[24]- احسن التقاسيم فى معرفة الاقاليم، ج 1، ص 178.

[25]- همان.

[26]- نزهة القلوب، ص 36 ـ 37.

[27]- احسن التقاسيم فى معرفة الاقاليم، ج 1، ص 182.

[28]- سرزمين هاى خلافت شرقى، همان، ص 88.

[29]- حدود العالم، همان، ص 151.

[30]- احسن التقاسيم فى معرفة الاقاليم، ص 178 ـ 179.

[31]- نزهة القلوب، ص 35.

[32]- البلدان، ص 44 ـ 45.

[33]- سرزمين هاى خلافت شرقى، ص 66.

[34]- الاعلاق النفيسة، ص 192 ـ 194.

[35]- نزهة القلوب، ص 49; سرزمين هاى خلافت شرقى، ص 67.

[36]- اعلاق النفيسة، ص 192 ـ 193.

[37]- سرزمين هاى خلافت شرقى، ص 68.

[38]- احسن التقاسيم فى معرفة الاقاليم، ج 1، همان، ص 159 و 167.

[39]- معجم البلدان، ج 2، همان، ص 340 ـ 341.

[40]- نزهة القلوب، ص 45 ـ 46.

[41]- آثار البلاد و اخبار العباد، زكريا بن محمد بن محمود قزوينى، ترجمه و اضافات جهانگير ميرزا قاجار، تصحيح ميرهاشم محدث، تهران، انتشارات اميركبير، چاپ اول، 1373 ش، ص 512 ـ 513.

[42]- حدود العالم، ص 153.

[43]- الاعلاق النفيسة، ص 193.

[44]- معجم البلدان، ج 2، ص 99; البلدان، ص 43; حدود العالم، ص 139; مسالك و ممالك، ص 162; نزهة القلوب، ص 51; احسن التقاسيم فى معرفة الاقاليم، ج 2، ص 572.

[45]- سرزمين هاى خلافت شرقى، ص 200.

[46]- معجم البلدان.

[47]- نزهة القلوب، ص 51.

[48]- امپراطورى صحرانوردان، رنه گروسه، ترجمه عبدالحسين ميكده، تهران، شركت انتشارات علمى و فرهنگى، چاپ سوم، 1368 ش، ص 284.

[49]- الفتوح، محمد بن على بن اعثم كوفى، ترجمه محمد بن احمد مستوفى هروى، تصحيح غلامرضا طباطبايى مجد، تهران، انتشارات آموزش و پرورش، 1372 ش، ص 152.

[50]- نزهة القلوب، ص 42.

[51]- البلدان، همان، ص 45.

[52]- مشترك ياقوت حموى، ياقوت حموى، ترجمه محمد پروين گنابادى، تهران، كتابخانه ابن سينا، چاپ اول، 1347 ش، ص 67.

[53]- سفرنامه ابودلف در ايران، ابودلف، با تعليقات ولاديمير مينورسكى، ترجمه سيد ابوالفضل طباطبايى، تهران، انتشارات زوار، چاپ دوم، 1354 ش، ص 59.

[54]- احسن التقاسيم فى معرفة الاقاليم، ج 1، ص 171.

[55]- همان.

[56]- سرزمين هاى خلافت شرقى، ص 206.

[57]- حدود العالم، ص 153.

[58]- احسن التقاسيم فى معرفة الاقاليم، ص 78.

[59]- الرَّوْضُ المِعْطارِ فى خَبَرِ الاَْقْطارِ، محمد بن عبدالمنعم الحميرى، تحقيق احسان عباس، بيروت، مكتبة لبنان، الطبعة الثانية، 1984 م، ص 195.

[60]- معجم البلدان، ج 5، ص 34.

[61]- نزهة القلوب، ص 129.

[62]- البلدان، ص 45.

[63]- همان.

[64]- نزهة القلوب، ص 128 ـ 139.

[65]- احسن التقاسيم فى معرفة الاقاليم، ج 2، ص 587.

[66]- آثار البلاد و اخبار العباد، ص 503.

[67]- كتاب صورة الارض، ابوالقاسم بن حوقل النصيبى، ليدن، الطبعة الثانيه، 1938 م، ص 359.

[68]- البلدان، ص 45.

[69]- همان.

[70]- نزهة القلوب، ص 128.

[71]- معجم البلدان، ياقوت، ج 2، همان، ص 545 ـ 546.

[72]- همان.

[73]- احسن التقاسيم فى معرفة الاقاليم، ج 2، ص 591.

[74]- سرزمين هاى خلافت شرقى، ص 204 ـ 205.